

گزارشی از

وضعیت ادبیات داستانی

معاصر در دانشگاهها

سیدعلی کاشفی خوانساری

رفتیم تا از نظرات آنان در مورد وضعیت ادبیات معاصر، خصوصاً ادبیات داستانی در دانشگاهها آگاه شویم.

جمع چهار پنج نفری دانشجویان ادبیات، گرم صحبت بودند و فارغ از مردمی که با تعجب به حرکات آنها نگاه می‌کردند با تعصب با هم بحث می‌کردند. جلوتر رفتیم. موضوع بحث سعدی و موضع گیری او نسبت به مشکلات مردم و حضور مغول در ایران بود. از آنان خواستم تا از ادبیات معاصر و موقعیت آن در دانشگاه بگویند.

یکی از بچه‌ها گفت: «شعر نو چیزی جز دو پهلویگویی یک عده که می‌خواهند ادای روشنفکری در بیاورند، نیست. دانشکده ادبیات جای ادبیات واقعی است، نه این اداها.»

یکی دیگر از دانشجویان که هومن شفاهی نام داشت، باطمینان شروع به صحبت کرد: «در تمام دانشگاهها، چه آزاد و چه سراسری، کلیشه‌ای رفتار می‌شود و همان برنامه که به صورت سرفصل داده

یکی از معضلات مطرح در بحران داستان‌نویسی امروز، جایگاه داستان، نقد ادبی و ادبیات داستانی معاصر در دانشکده‌های ادبیات است. رشته‌های هنری دیگر (مثل سینما، تئاتر، نقاشی، گرافیک، مجسمه‌سازی و...) در دانشگاهها دوره تخصصی دارند، اما داستان و نقد ادبی از این امکان محروم است. آنچه بیشتر در دانشکده‌های ادبیات محور تدریس و تحلیل قرار می‌گیرد، ادبیات کلاسیک است که وجه غالب آن شعر است. مدتهاست در فکر تهیه گزارشی در این باب هستیم. آنچه پیش رو دارید اولین گام ماست در این راه. خوشحال می‌شویم از نظر استادان و دانشجویان در این باره بهره بگیریم.

آن بی‌اطلاع هستند.
- اگر اینجا دانشکده ادبیات فارسی است، باید ادبیات معاصر را هم شامل شود.

چنین صحبت‌هایی را به کرات در محافل و مجامع ادبی شنیده‌ایم. مسئله ادبیات معاصر و نو یکی از پردامنه‌ترین مباحث جنجالی محافل ادبی ایران بوده و هست؛ و موافقین و مخالفین آن مقالات و کتابها و سخنرانیهای فراوانی در تأیید نظر خویش ارائه کرده‌اند. در این میان، دانشگاهها، خصوصاً رشته ادبیات فارسی، محل بیشترین تنشها و مجادلات بوده است. با توجه به اهمیت وضعیت ادبیات معاصر در دانشگاهها به سراغ تعدادی از دانشجویان

ادبیات معاصر، یعنی «گزافه‌گویی»
جمعی کم سواد چند کلمه را بی‌ربط پشت هم می‌گذارند و «شعر» می‌نامندش.


- ادبیات معاصر، یعنی شعر یا داستانی که پویا و زنده است و برای مردم امروز از امروز صحبت می‌کند.

- ادبیات معاصر با ترجمه آثار غربی شروع شد و هنوز هم به تقلید خود ادامه می‌دهد.

- ادبیات معاصر، یعنی ادبیات متعهد؛ ادبیاتی که نسبت به آنچه در اطرافش می‌گذرد، اظهار نظر و موضع گیری کند.

- همین مانده است که دانشگاه هم جولانگاه جوانهای تازه از راه رسیده‌ای شود که از شعر و ادبیات و قواعد و بزرگان





شده، اجرا می‌شود. ادبیات معاصر از نظر اسلوب با ادبیات قدیم تفاوت کلی دارد. بعد از نیما، شعر نو و کلاسیک و نثر نو و کلاسیک وجود داشته، ولی به خاطر وضعیت اجتماعی و به علت نداشتن سواد دانشگاهی، آثار شاعران و نویسندگان بزرگ معاصر و عقاید آنها در سطح دانشگاه مطرح نشده است. شاید علت این باشد که استادان، ادبیاتی را که مدرک دانشگاهی ندارد، قبول ندارند، و با کسانی هم که سواد دانشگاهی دارند، احساس رقابت می‌کنند. دلیل دیگر آنکه در دانشگاه‌های ایران هیچ جزوه و کتاب مشخص و جامع و کاملی برای دانشجویان درباره ادبیات معاصر موجود نیست، مگر تاریخ ادبیات دکتر صفا. بنابراین، در دانشگاه این دانشجو است که باید در انجمن‌های ادبی و در مجلات به سراغ ادبیات معاصر برود. البته دست استاد بسته است؛ به گونه‌ای که هر وقت صحبت از صادق هدایت یا شاملو یا ابتهاج می‌شود، مشکل پیش می‌آید! کسانی هم که مطرح می‌شوند، همگی در گذشته‌اند و هیچ صحبتی از نویسندگان و شاعران زنده



● به خاطر وضعیت اجتماعی و به علت نداشتن سواد دانشگاهی، آثار شاعران و نویسندگان بزرگ معاصر و عقاید آنها در سطح دانشگاه مطرح نشده است.

صمد بهرنگی به عنوان اولین کسی که کار کودک را به طور جدی آغاز کرد، حذف شدنی و انکارشدنی نیست. همین طور فروغ، جمالزاده، یمینی شریف و یا دیگران.»

سیدعلی محمد رفیعی، از پژوهشگران ادب فارسی، چنین اظهار نظر کرد:

«در تمام دنیا رشته مستقلی به نام ادبیات معاصر وجود دارد. ما متأسفانه رشته‌ای به این اسم نداریم. باید دکترای ادبیات تقسیم شود و ادبیات کهن و معاصر و کودک مستقل شوند. ادبیات معاصر ایران بی‌تأثیر از غرب نیست و برای شناخت آن باید از ادبیات معاصر اروپا هم اطلاع داشت. و در بسیاری موارد ادبیات معاصر تطبیقی داریم مثل تأثر نیما از نوپردازان فرانسه یا تأثیر اکتاویوپاز بر شاعران امروز. همه جا ادبیات معاصر یک تخصص است؛ مثلاً دکتر عین‌الحسن که چندی پیش از هند به ایران آمده بود و ای کاش با او مصاحبه می‌کردید. او دکترای ادبیات معاصر از دانشگاه جواهر لعل نهرو است. ادبیات رشته بسیار گسترده‌ای است و شعر، داستان، داستان کوتاه، طنز، روزنامه‌نگاری و... را شامل می‌شود. همین ادبیات ژورنالیستی بحث پیچیده‌ای است. یک مشکل ادبیات معاصر، برای آنکه در دانشگاه جای مشخصی پیدا کند، همین کلمه «معاصر» است. بعضیها سال ۱۳۰۰ ه.ش به بعد را معاصر می‌دانند و بعضی مشروطه را. رویدادهای فراوانی که در این مدت رخ داده، تأثیر زیادی روی ادبیات ما گذاشته است. جریانهای سیاسی، نهضت‌های انقلابی، آزادیهای سیاسی، خارج رفتن دانشجویان و بالاخره انقلاب اسلامی، هر کدام تحولاتی ایجاد کردند و باعث شدند ادبیات معاصر بسیار گسترده و تخصصی شود. اصلاً ادبیات انقلاب اسلامی می‌تواند به صورت یک رشته جداگانه تدریس شود. امروزه در ادبیات معاصر فرقه‌بندی سختی پیش آمده

می‌توان در دژه نادره استرآبادی دید. ساده‌نویسی از صفویه آغاز شد. و حزین لاهیجی و قائم مقام و دیگران آن را تکمیل کردند. ادبیات داستانی امروز کمتر حاشیه می‌رود و اضافات ندارد، پس بهتر جلب می‌کند. اما در دانشگاه در سطح لیسانس از ادبیات معاصر تنها در دو واحد درسی صحبت می‌شود و ما دانشجویان هرچه می‌دانیم از مجلات خوانده‌ایم. استادها هم اکثراً چون ادبیات معاصر را قبول ندارند، کمتر اطلاع دارند.»

دوست او صحبت را ادامه می‌دهد: «در مورد داستان‌نویسی و روش آن و ادبیات داستانی هیچ درسی نداریم. اینها مربوط به مقطع فوق‌لیسانس است. البته در دانشگاه مسابقات داستان‌نویسی داریم.»

- آیا لااقل در کتابخانه دانشگاه نشریاتی که به ادبیات معاصر می‌پردازند، در دسترس شما هست؟

- تنها مجله‌ای که در کتابخانه داریم، زنان است. اما بچه‌ها ادبیستان، شباب یا آدینه نیز می‌خوانند. اسم مجله شما را هم نشنیده بودم.»
خواهر دیگری آهسته می‌گوید: «فکر می‌کنم ادبیات داستانی مجله شهید آوینی باشد.»

به غیر از دانشجویان، بد ندیدیم با یکی دو نفر از کارشناسان ادبیات فارسی هم صحبت مختصری بکنیم. خانم پروین نیکخواه، کارشناس ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خیلی کوتاه گفت: «این بحثها قدیمی است و از زمانی که در دانشگاه بودیم، از این اختلافها داشتیم. اگر در دانشگاه از ادبیات معاصر صحبت نشود، به ادبیات معاصر و پیشرفت آن لطمه‌ای نمی‌خورد؛ فقط دانشجویان را از زیباییهای آن محروم کرده‌اند. نیما را در تمام دنیا می‌شناسند و حتی برنامه‌ای تلویزیونی راجع به او در اروپا پخش شد.

نیست.»

در مورد داستان و داستان‌نویسی می‌پرسم و او ادامه می‌دهد: «از نویسندگی و داستان هیچ صحبتی نیست. در مورد نثر هم واحدهای درسی بسیار کم است.»

یکی از بچه‌ها صحبت ما را قطع می‌کند: «یک دانشجوی ادبیات برای موفقیت در امتحان فوق لیسانس، بیشتر باید عربی و عرفان بداند؛ به خاطر همین ادبیات معاصر امری بی‌اهمیت محسوب می‌شود.»

- آیا در مطبوعات هم سراغ ادبیات معاصر نمی‌روید؟

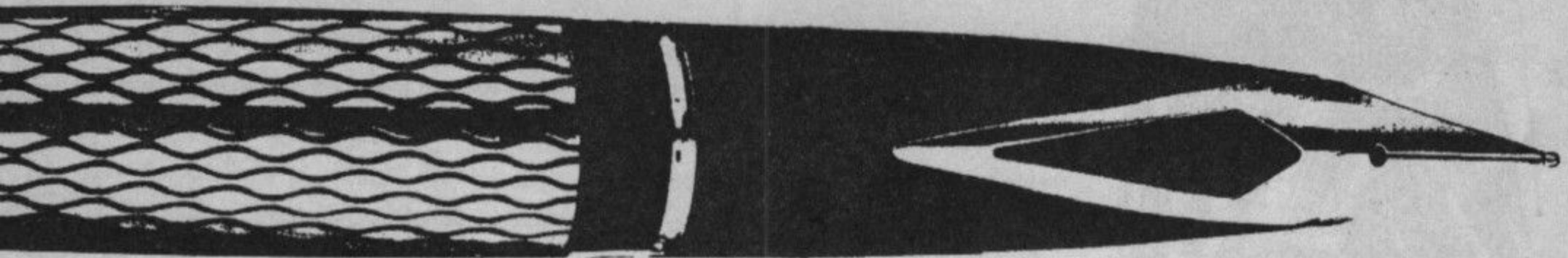
- چرا، در مجلاتی مثل آدینه، گردون یا ادبیستان.

- در کتابخانه دانشگاه چطور؟ در آنجا هم از ادبیات معاصر خبری نیست؟

- خیر. کتابها فقط مربوط به مطالب درسی است و از هیچ کتاب و مجله‌ای در مورد ادبیات معاصر خبری نیست.

دختران دانشجوی ادبیات در کتابخانه مشغول مطالعه کتاب و فیش‌برداری برای تحقیقات بودند. موضوع گزارش را مطرح کردم و نظر آنها را در مورد وضعیت ادبیات داستانی معاصر در دانشگاهها جویا شدم. آرزو انواری، دانشجوی سال سوم ادبیات فارسی، این طور پاسخ داد: «باید به ادبیات معاصر، خصوصاً نثر معاصر، بیشتر بها داده شود؛ چون نثر جدید، نثر خوبی است و روانتر شده است. حرف دل مردم را بهتر می‌زند. نثر قدیم، نثر درباری بود؛ اما نثر امروز، مردمی است. نثر قدیم تکلف آمیز بود و هیچ کاری به مردم نداشت و نقشی در زندگی آنها ایفا نمی‌کرد - به استثنای بعضی نثرها از نویسندگان خاص مثل بیهقی یا بلعمی. نثر در قرون اولیه ساده‌تر بود، اما به مرور پیچیده شد. در آن زمانها، نویسنده برای اینکه اثرش بماند و نشر پیدا کند، مجبور بوده برای دربار بنویسد و دربار هم تکلف را می‌پسندیده است. اوج تکلف را





است و همین در راه تدریس آن مشکل ایجاد می‌کند. بعضیها «مخالف (اپوزیسیون) ادبی» هستند و بعضیها به «ادبیات مذهبی» می‌پردازند. به غیر از اینها، «ادبیات در تبعید» یا «ادبیات ضدانقلاب» هم در خارج از کشور وجود دارد.

در مورد بی‌توجهی به ادبیات داستانی در دانشگاهها باید گفت پدیده‌هایی مثل سینما و تلویزیون با داستان تداخل پیدا کرده‌اند. امروزه ترجیح داده می‌شود به جای یک رمان چندجلدی، داستان آن در یک فیلم سینمایی روایت و دیده شود. البته قصه جای تخیل و اندیشیدن را برای خواننده باز می‌گذارد، اما در فیلم بیننده منفعل است. در یک کلام، داستان باید سعی کند تعریف مستقلی از سایر هنرها داشته باشد تا موفق شود.

یکی دیگر از کارشناسان ادبیات با بی‌حوصلگی چنین گفت: «این بی‌توجهی دو دلیل بیشتر ندارد: کوتاهی وزارت آموزش عالی در تغییر برنامه درسی و تربیت مدرسین، و دیگر کوتاهی استادان در مطالعه و بررسی ادبیات معاصر.»

در نظر داشتیم برای تکمیل بحث با دو تن از استادان موافق و مخالف ادبیات معاصر بحث کنیم. اما متأسفانه از مخالفین، کسی که حاضر به صحبت باشد، نیافتیم. از میان موافقین، دکتر عبدالحسین فرزاد را انتخاب کردیم و در مؤسسه اطلاعات و تحقیقات فرهنگی به سراغ او رفتیم. اتاقهای مختلفی که در دو سمت راهرو اداره قرار داشتند، هر کدام با یک عنوان تحقیقاتی مشخص شده بود. در اتاقی که با تابلو «معجم‌المفهرس» مشخص بود، او را در حال بررسی برگه‌های تحقیقاتی ملاقات کردیم. او با صمیمیت ما را پذیرفت و با حوصله فراوان از وضعیت ادبیات معاصر در دانشگاهها برایمان صحبت کرد.

دکتر عبدالحسین فرزاد، در سال

۱۳۲۹، در جزیره کوچکی در میان دریاچه هامون سیستان و بلوچستان به دنیا آمده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان استان گذرانده است. سپس مقاطع لیسانس و فوق‌لیسانس را در دانشگاه تربیت معلم طی کرده و با درجه دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده است. اکنون، علاوه بر کارهای تحقیقاتی و تألیف کتاب، در دانشگاههای مختلف به تدریس ادبیات فارسی، خصوصاً ادبیات معاصر، می‌پردازد. همچنین در مجلات ادبیستان و رشد ادب فارسی و... نیز از وی مقالات ادبی و نقد چاپ شده است.

■ آقای دکتر، ضمن تشکر از اینکه ما را پذیرفتید، لطفاً مختصراً تفاوت‌های اساسی ادبیات معاصر با ادبیات کلاسیک را، مخصوصاً در زمینه نثر و ادبیات داستانی، شرح دهید.

□ به نظر من، از آغاز تاریخ ادب فارسی تا طلیعه دوره جدید آن، یعنی حدود سالهای مشروطیت، تمامی مسائلی که انسان ایرانی به خود دیده، به اندازه یک دهم مسائل انسان ایرانی پس از مشروطه نبوده است. پس، طبیعی است که این انسان حساستر و از لحاظ شخصیتی و روحی پیچیده‌تر باشد. مسائل اجتماعی و انقلابی فراوانی که رخ داده، انسان ایرانی را پیچیده و باریک‌بین کرده است؛ مانند تأثیری که انقلاب صنعتی در اروپا گذاشت. پس، ادبیات این انسان هم پیچیدگیهایی دارد که در ادبیات گذشته نداریم. هنرمند معاصر به طور کلی مسائلی دارد که به قدری پیچیده است که در ادبیات گذشته سابقه نداشته است. سابقاً بیشتر مسائل کلی بود. اما حالا، مثلاً در رابطه دو همسایه، مسائل اجتماعی و اقتصادی و عقیدتی و سیاسی و... تأثیرگذار است.

ویژگی اساسی دیگر ادبیات معاصر، این است که بُعد سیاسی پررنگی دارد. البته به

نظر من ادبای حقیقی گذشته هم دید سیاسی داشته‌اند، مثل ناصر خسرو یا سیف فرغانی یا حتی حافظ. من، انسان معاصر را انسان سیاسی می‌دانم.

■ بسیاری از استادان فارسی ادبیات معاصر را نسبت به ادبیات کهن سبک و بی‌اهمیت می‌دانند و اعتقاد دارند شعر نو و داستان معاصر مملو از مهمل‌گویی و ابتذال است. آنها علت شیوع ادبیات معاصر را بی‌سوادی نویسندگان و عدم احتیاج آن به اطلاعات خلاقیت هنری و ظرافت می‌دانند. نظر شما چیست؟

□ به نظر من، بعضی افراد انگار به طور اتفاقی در قرن ما زندگی می‌کنند و خصوصیات آنها همان خصوصیات انسانهای قرون پیشین است و هنوز ذهنی ساده و ناپیچیده دارند. ادبیات، از دیدگاه آنها، یک امر ماقبلی است و نه مابعدی. برای همین به گذشته مراجعه می‌کنند تا معنای شعر را بیابند؛ در صورتی که باید معنای آن را در آینده جستجو کرد و به این دلیل از قافله ادب معاصر عقب می‌مانند. تارکوفسکی جمله زیبایی دارد: «آن کس که در پی معناست، آنچه را در حال شدن است، از دست می‌دهد.» هنر را نمی‌شود معنی کرد. هنر تعبیر زندگی است، نه گزارش آن. یک شاعر از کشور شوروی شعری دارد به این مفهوم که «در گمرک پاریس چمدانهای مرا بررسی کردند، اما ندانستند که من عطر گلهای پاریس را در قلب خود به کشورم می‌برم!» هنر امروز، حکایت این ظرافتهای ناملموس است. ادبیات در حال حرکت است و نمی‌توان آن را ثابت فرض کرد. هنر را نباید معنا کرد، باید با آن حرکت کرد. باید با هنرمند همسو شد تا ادراک به وجود بیاید و اینها چون از این موضوع غافل‌اند، ادبیات امروز را نمی‌فهمند. حضرت علی (ع) در احادیثی به این مفهوم می‌فرمایند که سعی کنید امروز

شما با دیروزتان متفاوت باشد و یا به پدران و گذشتگان خود فخر کنید. اینها همه نشان‌دهنده اصل پویایی و حرکت فکری است. متأسفانه بسیاری از استادان زبان فارسی با ادبیات معاصر بیگانه‌اند. بارها به بعضی از آنها گفته‌ام شما که مجله یا نقد یا رمان نمی‌خوانید، پس چه می‌خوانید؟ شما چه ادیبی هستید که از جریانهای ادبی روز و از تحولات جهانی ادبیات بی‌خبرید؟! علت این بیگانگی مطالعه اندک است. البته بعضیها دلایلی مثل مشکلات اقتصادی و یا گرانی کتاب و مجلات را مطرح می‌کنند که قانع‌کننده نیست. گرچه گرانی و مشکلات اقتصادی مسائل زیادی در امور فرهنگی پیش آورده است و من واقعاً نمی‌توانم برای دانشجویی که یک کتاب را چهار هزار تومان می‌خرد، کاری در مقابله با تهاجم فرهنگی بکنم و خودم هم اگر در چندین دانشگاه آزاد و دولتی تدریس نکنم، به همین ایام مقدس محرم قسم، توان پرداخت شهریه دخترم را در دانشگاه نخواهم داشت. با وجود این، از بسیاری ملزومات زندگی صرف نظر می‌کنیم تا کتاب بخریم و بخوانیم. این افراد، با چنین عقایدی، انسان معاصر نیستند و ادراک ادبیات معاصر را ندارند.

■ پس چرا این قدر حضور ادبیات معاصر در دانشگاهها کم‌رنگ است؟ چرا ادبیات معاصر جایگاه مناسبی در دانشگاهها ندارد؟

□ یک علت آن همان بُعد سیاسی پررنگ آن است که اشاره شد. وقتی وارد بحث ادبیات معاصر می‌شوی، ناخواسته تأیید و تکذیب می‌کنی و دوست و دشمن پیدا می‌کنی. اما در مورد حافظ و سعدی چنین نیست. به دلیل همین مشکلات است که بعضیها می‌گویند، «بعد از ملک‌الشعرای بهار، شعر در خور توجه‌ای نداریم»، و خود را راحت می‌کنند. یعنی شاعری مثل غضائری رازی که در زمان خونریزیهای محمود غزنوی به مدح او می‌پرداخته است را تأیید می‌کنند، اما از شاعر معاصر که به خاطر سرنوشت انسان معاصر جان می‌دهد و پایش را می‌برند و دهانش را می‌دوزند، صحبتی نمی‌کنند. اینها یا قدرت تشخیص ندارند و یا اینکه تعهد ندارند و خود

سانسوری می‌کنند. امام علی بن ابیطالب (ع) که جدا از مسئله امامت، به عنوان یک نقاد هم به او اعتقاد دارم، از امرءالقیس به عنوان بهترین شاعر عرب یاد می‌کند که همه می‌دانیم یک شاهزاده شرابخواره همه‌کاره بوده است، اما در شعر، در آسمان هفتم است. وقتی امام چنین مخلصانه نقادی می‌کند، چرا ما از اظهارنظر ابا کنیم؟ ما وقتی تصویر امام علی (ع) را می‌کشیم، به دست او تسبیح نمی‌دهیم، بلکه شمیر می‌دهیم؛ همین طور امام حسین (ع). اینها انسانهای مبارز و سیاسی بوده‌اند. گروهی می‌گویند استادان حق صحبت در دانشگاه را ندارند، اما این طور نیست. آزادی بیان از اصول قانون اساسی است. اینها خودشان کوتاهی می‌کنند.

■ پس نقش آموزش عالی که

واحدها و سرفصلهای درس را تعیین می‌کند و تربیت مدرس که استادان را آموزش می‌دهد، چیست؟

□ به یاد می‌آورم که آقای دکتر زرین کوب در دوره دانشجویی به ما می‌گفت همه جای دنیا از ادبیات معاصر شروع می‌کنند، و ما برعکس از پیش از اسلام شروع می‌کنیم و گاهی به حافظ هم نمی‌رسیم. به خاطر همین، دانشجویان ادیبان بعد از صائب و جامی را اصلاً نمی‌شناسند؛ چون زمان زیادی صرف گذشته می‌شود. اعتراض من این است که شاعری مثل مسعود سعد سلمان که البته شاعر خوبی

است، دو واحد درسی است و ادبیات معاصر با این همه وسعت و وسعت نیز دو واحد درسی، که اصلاً منصفانه نیست. از مسعود سعد دو قصیده خواندن برای شناخت او و حبسیات او کافی است که البته بسیار هم بجاست. اما چگونه در دو واحد می‌توان ادبیات معاصر را مطرح کرد. به نظر من، شخصی مثل نسیم شمال چهار واحد درسی می‌خواهد تا معرفی شود. سیر نثر در دوره مشروطه چیز کوچکی نیست. حرکاتی که جمال‌زاده کرد و تغییراتی که به وجود آمد، چهار واحد درسی احتیاج دارد. واحدها و سرفصلهای درسی احتیاج به تجدیدنظر دارد. تکیه باید به ادبیات معاصر باشد. یک دانشجو به فرمایش امام علی (ع) باید فرزند زمان خویشتن باشد. ادب گذشته بسیار



محترم است و ریشه ماست. بین شاعران معاصر هم آنهایی موفق هستند که از پشتوانه قوی و غنی گذشته برخوردارند. آدونیسی، شاعر معاصر عرب که بهترین جایزه ادبی اروپا را برده است، تحت تأثیر متنبی و بدیع‌الزمان همدانی و حتی حافظ است، اما در وهله اول شاعر معاصر است. یک فرد معاصر می‌تواند در عین حال که در زمان حال مطلب می‌نویسد، دل‌انگیزیهای سمک عیار و رودکی را در خود داشته باشد.

البته ناگفته نماند که در وزارت آموزش عالی شورایی برای تجدید نظر در واحدهای درسی مشغول بررسی است، اما عملکردشان بسیار کند است و باید سریعتر شود. انتخاب استاد هم باید با زیرکی باشد. هر فوق‌لیسانس و دکتری نمی‌تواند تدریس کند. معلمی خود هنر دیگری است. من گاهی دانشکده‌های ادبیات را دانشکده‌های ضد ادبیات می‌نامم؛ چون بسیاری از دانشجویان با هزار رؤیا و آرزو وارد این دانشکده می‌شوند به امید اینکه با نابترین شکل ادبیات رو به رو شوند، اما با فضایی رو به رو می‌شوند که احساس می‌کنند پیکر مرده‌ای را به دنبال خود می‌کشند که هیچ کس جرئت دفن آن را ندارد. ادبیات واقعی را بیشتر بین دانشجویان علوم پایه و فنی و پزشکی می‌توان یافت. باید در سرفصلها و واحدها تجدیدنظر شود. همچنین تخصص استادان هم برای دروس



در نظر گرفته شود. باید با توجه به علایق و اطلاعات و لااقل پایان‌نامه‌های آنان، دروس تقسیم شود.

■ چرا در دانشگاهها بیشتر به نظم پرداخته می‌شود تا نثر؟ چرا هیچ مبحثی از داستان و داستان‌نویسی نیست؟

□ علت آن به خود ما برمی‌گردد. ادبیات فارسی ما در اصل ادبیات شعری است. ستارگان ادب ما شاعران هستند. هدیه انسانی که ادبیات فارسی به جهان تقدیم کرده است، همان اشعار عرفانی حافظ و مولوی است. در نثر، همسنگ این شاعران نداریم. از نظر تعداد شاعران و نثرنویسان، گذشته و حال ما قابل مقایسه نیست. ما نیز مانند عربها شعرمان بر نثرمان غلبه دارد. همین الان هم شعر ما از نثر ما جلوتر است. ما از تمام شهرهای ایران شعر به دستمان می‌رسد، اما داستان خیر. شاید این ویژگی زبان فارسی باشد که در شعر بیشتر از نثر نرمش دارد.

■ فکر نمی‌کنید که ادبیات داستانی ما در طول تاریخ در همان ادبیات شعری ما جلوه کرده است؟ برای نمونه، داستانهای زیبای مثنوی یا شاهنامه فردوسی به صورت شعر تدوین شده است؟

□ همین طور است که می‌گویید. شعر عرب نیز چنین است. شعر عرب، در حقیقت، داستان و مجسمه‌سازی و رقص و تئاتر و معماری عرب را هم در خود دارد. شعر عرب با شعر انگلیسی تفاوت دارد. به خاطر همین شعر انگلیسی هیچ‌گاه به گرد پای شعر عرب و فارسی نمی‌رسد. شعر پارسی هم تا حدی همین طور است، اما نه به آن کلیت؛ زیرا ما نثرنویسان خوبی هم داریم. البته ما باید بیشتر به داستان پردازیم و برای این کار جا داریم. من در درس «نقد ادبی» بیشتر به داستان می‌پردازم و به بچه‌ها سفارش می‌کنم که رمانهای مختلف را بخوانند و تکلیف درسیشان هم نقد یک رمان است. ما در ادبیات داستانی معاصر خیلی از اروپا عقب هستیم، ولی من خوشبین هستم که در آینده جا بیفتیم. در مجلاتی مثل ادبیات داستانی و ادستان به نمونه‌های خوبی برخورد می‌کنیم. آقای

خامنه‌ای در دیداری با نویسندگان، رمان جنگ را سفارش کردند، نه گزارش جنگ را. یعنی جنگ را به ادبیات ترجمه کنیم. ادبیات آنچه را تاریخ فراموش کرده است، ذکر می‌کند. در گزارش جنگ، تنها آمار کشته‌ها ذکر می‌شود، اما از احساسات مردم و کودکان معصوم صحبت نمی‌شود. در روستاهای دورافتاده بلوچستان دیدم که یک پرچم ایران به چشم خورد، که نشان‌دهنده آرامگاه یک شهید بود. حضوری با این همه پشتوانه و وسعت باید منعکس شود. در جنگهای گذشته، متأسفانه، احساسات ثبت نشده است و از نامزدها و پدرهایی که رفته‌اند و برنگشته‌اند صحبت نشده است. بالیدن یک ملت در طول جنگ و بعد از جنگ باید در ادبیات داستانی ثبت شود و هنرمندانه پرداخت شود. خانواده شهیدی از بستگان ما به نام رضایی‌پور دو شهید داده است. مادر شهدا نقل می‌کند هنگامی که پسرم به جبهه می‌رفت، به پسرم گفتم: «چرا می‌روی؟» گفت: «من نروم، چه کسی برود تا از کشور دفاع کند؟» این را تاریخ نمی‌گوید، این را باید رمان و داستان بگوید. از طریق داستان است که می‌توان وارد ذهن این جوان شد و عقایدش را شرح داد.

■ بعضی از دانشجویان ضعف ادبیات داستانی معاصر در دانشگاهها را ناشی از کمبود یک مرجع کامل و جامع و بی‌طرف درباره ادبیات معاصر می‌دانند. نظر شما چیست؟

□ من مخالفم. ادبیات معاصر را نمی‌شود در دو کتاب جمع کرد. حتی نمی‌توان مرجع مشخص معرفی کرد. فقط به صورت کلی چند مرجع را در کلاسها نام می‌برم مثل موسیقی. شعر شفيعی کدکنی، تفسیرهای زندگی ویل دورانت، ادبیات داستانی جمال میرصادقی و کتابهای دیگر. دانشجو خودش باید به سراغ تحقیق برود و دید شخصی پیدا کند. من حتی در «نقد ادبی» فقط یک کتاب معرفی نمی‌کنم، بلکه حدود ده کتاب معرفی می‌کنم؛ زیرا هر کتاب مکتب خاص خود را دارد که باید مطالعه شود. فضای باز اندیشیدن باید در کلاس وجود داشته باشد و بحث شود؛ مانند حلقه‌های درس قدیم. ادبیات معاصر متوقف نمی‌شود که بشود آن را در یک کتاب

محدود کرد، و هرچه می‌گذرد کاملتر می‌شود. در همین لحظه، ما با صحبت‌هایمان آن را کامل می‌کنیم و تغییر می‌دهیم.

■ فکر می‌کنید با وجود این خلاء که در دانشگاه وجود دارد، نقش مطبوعات در این میان چیست و عملکرد آنها را تاکنون چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ اینها باید مکمل کارهای کلاس باشند و دانشجویان کمبودهای آنها را اینجا پیدا کنند. در مجموع، از مطبوعات زیاد راضی نیستم؛ بیشتر خطی کار شده است. متأسفانه می‌بینیم بعضی‌ها به خاطر بُعد عقیدتی یا سیاسی خود مشهور شده‌اند. اما خودشان می‌دانند که توسط استادان تأیید نمی‌شوند. اول باید هنرمند بودن و هنری بودن اثر را اثبات کرد، بعد راجع به تعهد آن صحبت کرد. آثار نباید شعار بشود. هنر، شعار نیست. متأسفانه بعضی نویسندگان صحبت‌هایی را بر زبان اشخاص می‌گذارند که این شخصیتها هیچ وقت چنین صحبتی نمی‌کنند. فعالیت مطبوعات می‌توانسته، بهتر باشد. مثلاً، همین حوزه هنری می‌توانست خیلی بهتر و آزادتر کار کند. باید ادبیات فارسی خالص مطرح شود. معلمها و مجلات باید اندیشیدن را بیاموزند، نه اینکه دانشجویان را بمباران اندیشه کنند. به طور کلی، بعضی مجلات مقهور نامها هستند. بعضی نیز جوانها را جدی نمی‌گیرند و به اسمها نگاه می‌کنند. مجله نباید بلندگوی یکی دو نفر شود، چون بعد از مدتی خواننده حقیقی از آن فاصله می‌گیرد. علت اینکه

با مجلات روشنفکری خیلی همکاری نمی‌کنم، این است که روی افراد خاص اصرار می‌کنند. مجله باید فضایی برای اندیشیدن باشد و هر خواننده با میل خود به آن مراجعه کند. ادبیات داستانی - الحمدلله - همین طور است. صداقت ژورنالیستی باید وجود داشته باشد. ژورنالیسم حقیقی متأسفانه کمتر داریم، ولی باید داشته باشیم تا مردم به مجلات اعتماد کنند، وگرنه ادبیات که مهمترین عامل انتقال فرهنگ است، وسیله‌ای برای غرضهای شخصی می‌شود. مثلاً اگر شعری از امریکای لاتین هم چاپ کنید، خواننده فکر می‌کند به علت تطابق با سیاست مجله چاپ شده است. □